

۵۰۴



توان یاب محلله سرافرازان با وجود معلولیت شدید جسمی روی پای خود ایستاده است

ساختن رؤیا روی ویلچر

رنگ عکس: فاطمه جاهدی/شهرآرا

گرچه کنجکاوی های کودکی علیرضا مدبری برایش مدال طلا ساخت، او هدف والاتری دارد

اثرگذاری در اقتدار ایران

۶



اهالی محلله استاد یوسفی از وضعیت پارک دوبل وسو بل اطراف دانشگاه آزاد گلایه دارند

۳

چند کوچه

در قرق خودروهای دانشجویان

علی پیراسته، رزمنده ساکن محلله لشکر

از خاطره برگشتن پرماجرایش از مناطق جنگی می گوید

۷

بازگشت شهید با تراکتور



کوه نوردان از مسیرهای خاکی و تجهیزات ورزشی فرسوده
انتهای بولوار دلاوران انتقاد دارند

ورودی کوه پارک به دل نمی نشیند

دارد فرسوده می شود. فقط یکی دوبار قبل از عید آمده و نیمکت ها را رنگ کرده اند. غیر از این برای ورودی کوه پارک هیچ کار جدیدی انجام نشده است.

● اجرای پارک نیم هکتاری در ورودی کوه پارک

موضوع اصلاح و بهسازی مسیر ورودی کوه پارک از انتهای بولوار دلاوران را با شهردار منطقه ۹ مطرح می کنیم. سعید حسینی زاده مقدم در این باره به شهرآرامش می گوید: پروژه احداث فضای سبز ورودی کوه پارک از سال ۱۳۹۹ آغاز شده اما به دلیل مشکلات مالی چند سالی است که ناتمام مانده است.

او در ادامه با اشاره به اینکه در سال جدید این پروژه با هدف بهبود منظر ورودی کوه پارک و ارتقای کیفیت فضای سبز عمومی از سر گرفته می شود، بیان می کند: در سال جدید برای بهسازی فضای سبز ورودی کوه پارک، ۴ میلیارد تومان بودجه در نظر گرفته ایم. در ابتدا خاک برداری، تأمین خاک زراعی و تهیه و کاشت گونه های گیاهی انجام می شود و بعد هم با اجرای مراحل مانده کف پوش مناسب، آبیاری مکانیزه، نصب پایه چراغ ها، احداث باغچه ها پروژه ادامه پیدا می کند.

شهردار منطقه ۹ در پایان عنوان می کند: در فاز اول، پارک خطی ورودی بوستان کوه پارک نیم هکتار وسعت خواهد داشت و براساس برنامه زمان بندی تا پایان امسال به بهره برداری می رسد.

● تصویر فعلی آرامش بخش نیست

هلن فغفورنژاد از آن کوه نوردانی است که با وجود سن زیاد، مشتری هر روزه کوه نوردی در کوه پارک است. او که قدم های نخست روزش را همین جا و در ورودی کوه پارک برمی دارد، به ما می گوید: یک سالی می شود که خودم را با اتوبوس به انتهای بولوار دلاوران می رسانم و از اینجا تا پارک، پیاده روی می کنم.

فغفورنژاد معتقد است چنین ورودی خاکی و ناهمواری در شأن بوستانی مانند کوه پارک نیست و تصویر نامناسب آن با ماهیت آرامش بخشی این فضا همخوانی ندارد.

او تاکید می کند: اصلاح ورودی کوه پارک نه تنها زیبایی و نظم بیشتری به مسیر می دهد، بلکه احترام به هزاران شهروندی است که این بوستان را بخشی از فضای زندگی روزانه خود می دانند.

● تجهیزات ورزشی روبه فرسودگی

چند نشیمن و تجهیزات ورزشی که روی زمین های خاکی و ناهموار قرار دارد، بخشی از ورودی کوه پارک است

که سروشکل نامنظمی دارد. سهیل امامی، دیگر کوه نوردی که در این مسیر در حال پیاده روی است، می گوید: خود شما رغبت می کنید در چنین فضایی ورزش کنید؟ قطعاً نه! این امکانات ورزشی پنج سال پیش نصب شدند و قرار بود در مسیر ورودی کوه پارک، پارک خطی احداث شود. اما از همان موقع، این مکان با همین سروشکل رها شده است و این تجهیزات ورزشی هم کم کم

ضرر یابی از انتهای بولوار دلاوران که به ورودی بوستان کوه پارک نزدیک می شود، نخستین تصویر چندان شایسته نام یکی از محبوب ترین مقصد های کوه نوردی مشهد نیست. مسیری که هر روز صدها شهروند از آن می گذرند، به جای دعوت کردن به طبیعت، بیشتر توی ذوق می زند؛ ترکیبی ناهماهنگ از نشیمن، تجهیزات ورزشی و یکی دوتا آلاچیق که در فضای خاکی و بدون روشنایی در ورودی کوه پارک رها شده اند و شور کوه و خنکای پارک را کم رنگ می کنند.

حالا اهالی خواستار این هستند که شهرداری دستی به سر و روی این چهره کم رmq بکشد و ورودی بوستان بزرگ کوه پارک را بهسازی کند؛ یک ورودی که بتواند آغازگر تجربه ای خوشایند برای علاقه مندان به کوه نوردی باشد.

هم قدم

۹

مردم و مسئولان منطقه مادر سامانه ۱۳۷



حوزه فنی و عمران

درخواست از سرگیری پروژه پیاده روستی بولوار رضوی طی ۲ تماس و درخواست تعمیر آسانسور پل عابر پیاده نبش بولوار باهنر طی ۳ تماس اهالی مطرح شد.



تعداد پیام های مردمی

۱۳ تماس



حوزه فضای سبز

در این حوزه ۳ تماس برقرار شد و شهروندان درخواست های برش تنه درخت خشکیده در خیابان پیروزی ۶۲، احداث فضای سبز در معبر هاشمیه ۶۲ و احداث پارک خطی در معبر هاشمیه ۷۴ را مطرح کردند.



حوزه شهرسازی

شهروندان طی ۳ تماس تلفنی، درخواست رسیدگی به ساخت و سازهای غیرمجاز در خیابان لادن ۱۱، برخورد با تعمیرگاه های خیابان لادن ۷ که در پارکینگ منازل احداث شده اند و برخورد با ساخت و ساز نایمن در خیابان دهخدا ۱۳ را داشتند.



حوزه ترافیک

در این بخش، شهروندان ۳ تماس داشتند و موضوعاتی مانند تردد خط اتوبوس ۱۰۹۷ در فواصل زمانی طولانی، مشکلات مسدود کردن خیابان نماز ۲ و معضل کم رنگ شدن خطوط عابر پیاده در اطراف میدان دلاوران را مطرح کردند.



۱۳۷

۹

شهرآرامش پیگیری می کند

شهرآرامش در هفته های آینده، درخواست رسیدگی به نظافت سرویس های بهداشتی خیابان پیروزی ۲۰ و درخواست از سرگیری پروژه پیاده روستی بولوار رضوی را پیگیری می کند.



حوزه خدمات شهری

در این بخش یک تماس برقرار شد و شهروندان درخواست رسیدگی به نظافت سرویس های بهداشتی خیابان پیروزی ۲۰ را داشتند.



اهالی محله استادبوسفی از وضعیت پارک دوبل و سوبل اطراف دانشگاه آزاد گلایه دارند

چند کوچه در فرق خودروهای دانشجویان



رضاریاحی| از اول مهر که کلاس‌های دانشگاه آزاد اسلامی دایر است و دانشجویان به دانشگاه می‌آیند، ما غصه‌مان می‌گیرد. «این حرف دل خیلی از اهالی است که خانه‌شان در اطراف دانشگاه است و از بی‌انضباطی ترافیکی این محدوده رنج می‌برند. در سال‌های اخیر معابر اطراف دانشگاه آزاد اسلامی مشهد به یکی از نقاط شهری پرتراфик و پرچالش تبدیل شده است. افزایش تعداد خودروهای شخصی دانشجویان و پارک بی‌حساب و کتاب آن‌ها در خیابان‌های باریک اطراف دانشگاه، نفس محله را گرفته و عملاً جایی برای تردد و پارک خودروهای ساکنان باقی نگذاشته است.

بسیاری از اهالی می‌گویند که گاهی ساعت‌ها قادر نیستند خودروهای خود را از پارکینگ خارج کنند و پارک‌های دوبل و سوبل به یک صحنه روزمره تبدیل شده است. اکنون معابر اطراف دانشگاه بیش از هر زمان دیگری نیازمند سامان‌دهی، مدیریت و چاره‌اندیشی است.

اینجا کیپ تاکیب ماشین پارک شده است

ساعت ۱۱ روز شنبه به خیابان شهید طهرانچی ۱۵ می‌آییم که به نام شهید نادعلیزاده مزین شده است. در سرتاسر این خیابان و فرعی‌هایش، کیپ تاکیب ماشین پارک شده است، به طوری که خود اهالی جا

برای پارک خودرو ندارند.

طاها رمضان‌ی یکی از اهالی است که خانه‌اش در نادعلیزاده ۲۲ قرار دارد. او می‌گوید: لطفاً ما را راهنمایی کنید که چگونه می‌توانیم به صورت قانونی کوچه خود را مسدود کنیم. پارک خودرو دانشجویان در اطراف خانه‌مان، امان ما را بریده است. خیلی وقت‌ها به خاطر

پارک دوبل و سوبل خودروهای دانشجویان، دعوا و بگو‌مگو اتفاق می‌افتد و بعضی وقت‌ها هم کار به زد و خورد می‌کشد. او ادامه می‌دهد: همسایه مادارش بیمار است. چند وقت پیش که می‌خواستند او را به درمانگاه برسانند، دیدند که خودرویی روی پل خانه‌شان پارک کرده است. هرچه با ۱۰ تماس گرفتند که صاحب خودرو بیاید و ماشینش را جابه‌جا کند، کسی نیامد که نیامد. آخر سر مجبور شدند با اورژانس تماس بگیرند. بی‌ملاحظگی هم حدی دارد. اگر این خانواده خدای ناکرده مادرش را از دست می‌داد، چه کسی پاسخ‌گو بود؟

مثل کوچه‌های احمدآباد شده!

در مجاورت دانشگاه، پارکینگ بزرگی برای پارک خودروهای دانشجویان و استادان وجود دارد. علاوه بر این زمین خالی نبش بولوار ادیب و بولوار شهید طهرانچی که قبلاً مجموعه ورزشی روباز بود، حالا به پارکینگ خودروهای دانشجویان تبدیل شده است. با همه این‌ها، مزاحمت برای اهالی همچنان وجود دارد.

فرزانه طهرانی، یکی دیگر از اهالی، به ما می‌گوید: خانه ما در کوچه شهید طهرانچی ۱۹ است. آن قدر جلو منزل ما روی پل، ماشین پارک کردند که با همسایه‌ها تصمیم گرفتیم دست به کار شویم و ابتدای کوچه را مسدود کنیم. نمی‌دانم راهکار قانونی دارد یا نه. فرزانه خانم در ادامه می‌گوید: من شاغل هستم و معمولاً عصرها به خانه نمی‌گردم. هر روزی که به خانه می‌آیم، چند دور در کوچه خود مان و کوچه‌های مجاور می‌گردم تا جای پارک پیدا کنم! اینجا شده است مثل کوچه پس‌کوچه‌های عارف و محتشمی که هیچ وقت جا برای پارک خودرو نیست.

اتوبوس کجا باید توقف کند؟

محسن مردانی یکی دیگر از اهالی است که از ترافیک بی‌نظم معابر فرعی اطراف دانشگاه آزاد اسلامی گلایه دارد. او ایستگاه اتوبوس نبش شهید طهرانچی ۱۵ را به ما نشان می‌دهد و با تعجب می‌گوید: الان دقیقاً اتوبوس کجا باید توقف کند و مسافران سوار



و پیاده شوند!

او ادامه می‌دهد: لطفاً فکری به حال ما بکنید. من چند بار با سامانه ۱۳۷ تماس گرفتم. چند بار هم استشهاده محلی جمع کردیم و برای راهنمایی و رانندگی ارسال کردیم، ولی هیچ فایده‌ای نداشته است. این دوارگان ما را بین هم پاس‌کاری می‌کنند و هیچ کدامشان جواب درست به ما نمی‌دهند.

مردانی توضیح می‌دهد: اگر کارکنان راهنمایی و رانندگی در ساعات اوج ترافیک در این معابر تردد داشته باشند و خودروهای متخلف را اعمال قانون کنند، خیلی خوب است. اگر خودرویی دو سه بار جریمه شود، ماشینش را روی پل مردم نمی‌گذارد و برود به امان خدا!



مسدود کردن کوچه‌ها ممنوع

برای درخواست برخی از اهالی مبنی بر مسدود کردن معابر فرعی با معاون فنی و اجرایی شهرداری منطقه ۱۰ گفت‌وگو کردیم. سعید میرسعیدی در این باره به شهرآرامحله می‌گوید: بی‌انضباطی ترافیکی در معابر فرعی اطراف دانشگاه آزاد اسلامی دلیل نمی‌شود که اهالی این حق را برای خودشان قائل باشند که کوچه محل زندگی‌شان را مسدود کنند.

او ادامه می‌دهد: معابر فرعی بخشی از محدوده شهری است که متعلق به همه شهروندان است و صرف اینکه شخصی در این خیابان زندگی می‌کند، نمی‌تواند نسبت به پیاده‌رو و خیابان احساس مالکیت داشته باشد.



اهالی، همیار پلیس معرفی کنند

در ادامه با رئیس پلیس راهور مشهد گفت‌وگو می‌کنیم. سرهنگ محسن موسی‌آبادی با پذیرش این موضوع که در ساعاتی از روز بی‌نظمی ترافیکی در اطراف دانشگاه آزاد اسلامی مشهد مشاهده می‌شود، توضیح می‌دهد: سعی می‌کنیم از این به بعد گشت‌های پلیس را در اطراف دانشگاه آزاد بیشتر کنیم. ضمن اینکه اهالی می‌توانند شخصی را به عنوان همیار پلیس یا بازرس نامحسوس معرفی کنند که البته پذیرش او در چارچوب مقرراتی است؛ مثلاً باید حتماً لیسانس داشته باشد یا در گواهی نامه نمره منفی نداشته باشد. این شخص می‌تواند در شناسایی راننده‌های متخلف در معابر فرعی بولوار شهید طهرانچی عسای دست پلیس باشد.

توان یاب محله سرافرازان با وجود معلولیت شدید جسمی، روی پای خود ایستاده است

روز جهانی معلولان

ساختن رؤیا روی ویلچر

داستان جلد

رشد در سایه استقامت مادرانه

اولی که سهیلا به دنیا آمد، کسی نمی دانست بیمار است. پدر و مادرش می دیدند در راه رفتن مشکل دارد اما به حساب کودکی می گذاشتند و گمان می کردند بزرگ تر که شود خوب خواهد شد. مادرش، لیلیا تقی پور، تعریف می کند: پنج ساله که بود، از پله افتاد و پایش شکست. بعد از آن دیگر نتوانست درست راه برود. خیلی از این دکتر به آن دکتر بردیمش. اوایل تشخیص درست ندادند و بودند و درمان هایی برایش تجویز می کردند که حتی ضرر داشت. به عنوان مثال مدت ها او را به فیزیوتراپی می بردم اما بعد فهمیدیم نباید می رفته است.

به گفته لیلیا خانم الان چند سالی هست که به طور کامل بیماری سهیلا تشخیص داده شده است: میوپاتی و دیستونی عضلانی؛ بیماری ای ژنتیکی که بافت های پروتئینی بدن را از بین می برد، عصب و عضله را درگیر می کند و به مرور باعث از کار افتادن کل بدن می شود.

او تعریف می کند: بعد از اینکه بیماری سهیلا تشخیص داده شد، یکی از دکترها گفت، چرا این قدر خود را درگیرش کرده ای، نهایت تا هجده سالگی زنده می ماند. بعد آن یامی میرد یا کل بدنش از کار می افتد، خود سهیلا هم این حرف را شنید. ولی من اصلا اعتنا نکردم و دیگر سراغ آن دکتر نرفتم. ترجیح می دادم پیش دکتر بروم که بتواند کاری برایش انجام دهد. شاید در پس همین استقامت مادر و رفتارهای درست خانواده و اطرافیانش بوده که سهیلا اکنون در حالی که ۲۷ سال سن دارد، نه تنها با بیماری اش کنار آمده، بلکه بر آن غلبه دارد.

فهمیده شهری ساعت ها چشم می دوزد به صفحه مانیتور تا طرحی را قلم بزند. همه نخ ها باید به هم وصل باشند تا زیر چرخ، قطعی نداشته باشند. هم زمان باید سعی کند تعداد بخیه ها به حداقل برسد تا نخ کمتری مصرف شود. همین باعث می شود که گاهی طرح ها نیاز به ویرایش و ادیت داشته باشند؛ کاری سخت و زمان بر که اعصاب فولادین لازم دارد.

روزی که سهیلا اسحاق نیا وارد این عرصه شد، شش ماه تمام بدون هیچ حقوقی کار کرد و آموزش دید. او حالا چنان به این کار ظریف مسلط شده که دوره های آموزشی برگزار می کند اما کمتری می تواند این راه را به پایان برساند. کاری را که خیلی ها حوصله و توان انجامش را ندارند، سهیلا در حالی انجام می دهد که روی ویلچر نشسته، دست چپش تقریباً ناتوان است و دست راستش فقط در حد گرفتن و تکان دادن موس قدرت دارد.

این طراح سوزن دوزی ساکن محله سرافرازان نه تنها هیچ گلیه ای از وضعیتش ندارد، بلکه همیشه یک هدف را دنبال کرده است؛ دوست دارد طوری به موفقیت برسد که الگویی برای دیگران باشد و هر کس هر وقت خواست بگوید نمی شود، با نگاه به او از حرفش پشیمان شود.



هواداری اطرافیان از سهیلا

سهیلا در ادامه صحبت های مادرش این طور می گوید: برخلاف خیلی از توان یابان، من هیچ تجربه ای از آزار دیدن و مسخره شدن و مانند این ها نداشتم. خانواده ام به راحتی با این موضوع کنار آمده بودند. دورم شلوغ بود و بچه های هم سن و سالم در فامیل هوا میم را داشتند. همیشه طوری بازی می کردند که من هم بتوانم با آن ها همراه باشم. بیشتر وقت ها در بازی ها نقش های رئیس گونه به من می دادند که نیاز به تحرک کمتری داشت. از طرفی چون داشتم جزء ۳۰ قرآن را حفظ

می کردم، نوه عزیز و نور چشمی مادر بزرگ و پدربزرگم بودم. برای همین هیچ وقت احساس کمبود نمی کردم و با اعتماد به نفس بزرگ شدم. در دوران ابتدایی، سهیلا از دو دوستش، فائزه و مهسانام می برد که در درس ها و راه رفتن کمکش می کردند. در کلاس پنجم، ناظمی داشتند که خودش ششخصه های سهیلا را داشت و با کمک آن ها دوران ابتدایی را به پایان رساند. به گفته خودش بسیار پیش می آمد که چون سرعتش کمتر از دیگران بود، سر کلاس نمی توانست جزوه هایش را کامل بنویسد اما او به جای اینکه بر بعد منفی قضیه متمرکز شود، از آن به عنوان خاطره های خوبی یاد می کند که دوستانش کنارش بوده اند و برایش تکالیف و جزوه هایش را

کامل می کردند. وقتی دوم راهنمایی بود، بیماری اش پیشرفت کرد و نمی توانست به تنهایی راه برود. مدرسه نزدیک خانه شان قبولش نکرد و با اینکه تعهد داده بود معدلش بالای ۱۷ شود باز هم مدیر مدرسه قبول نکرد کلاس را به طبقه پایین منتقل کند تا سهیلا بتواند به مدرسه برود. این موضوع باعث شد یک سال از درس عقب بماند. سهیلا آن سال را به خانه مادر بزرگش رفت. او تعریف می کند: مادر بزرگم مدام دوره قرآن و برنامه های مذهبی داشت؛ برای همین در آنجا اعتقاد اتم تقویت شد. علاوه بر این از نیمه شعبان تا آخر ماه رمضان، در حرم و پشت پنجره فولاد بودم.

فقط یک چیز از امام رضا^(ع) خواستم

سهیلا تعریف می‌کند: پشت پنجره خیلی‌ها بودند که حال جسمی‌شان از من بدتر بود. برای همین راضی به شرایطم بودم. از طرفی هم در مقابل، خیلی از افراد سالم‌رامی دیدم که با وجود توانایی جسمی به بیراهه رفته بودند و از سلامتی‌شان به درستی استفاده نمی‌کردند. آنجا فقط یک چیز از امام رضا^(ع) خواستم؛ اینکه هر چه راکه بین من و او فاصله می‌اندازد، از من دور کند. آرزو کردم بتوانم به مرحله‌ای برسم که به عنوان یک دختر شیعه ایرانی، طوری بردیگران تأثیرگذار باشم که بتوانم بگویم من با این محدودیت‌ها به موفقیت‌هایی رسیدم و راهی را رفتم که خیلی‌ها نتوانستند انجام دهند.

سهیلا دوباره صحبت‌رامی برد سمت ادامه تحصیلش. از یک سالی که عقب مانده است، اظهار ناراحتی نمی‌کند. از اینکه به تنهایی نمی‌توانسته به مدرسه یا حتی سرویس بهداشتی برود، گلایه‌ای نمی‌کند و به جایش از شیطنت‌هایش در مدرسه تعریف می‌کند و اینکه چقدر دوستان و ناظم مدرسه، هوایش را داشته‌اند. راهنمایی‌را که تمام کرد، باز برای ورود به دبیرستان با مشکل مواجه شد و مدیر مدرسه‌ا را پذیرفت.

تغییر دادن آرزوها

یک نفر به پدر سهیلا مؤسسه توان‌یابان در بولوار وکیل‌آباد را معرفی کرد و به دنبالش سهیلا برای ادامه تحصیل در مقطع متوسطه راهی این مؤسسه شد. او تعریف می‌کند: با حمایتی که از سمت مربی‌مان، خانم هانیه قربانی دیدم، در مؤسسه توان‌یابان در رشته گرافیک کامپیوتر ادامه تحصیل دادم.

او ادامه می‌دهد: ابتدا دوست داشتم پلیس شوم. وقتی ویلچر نشین شدم، دیدم نمی‌توانم به این آرزویم برسم؛ به جایش تصمیم گرفتم پزشک متخصص مغز و اعصاب شوم اما وقتی مدرسه قبولم نکرد، این آرزویم هم زمین‌ماند. در توان‌یابان به ناچار رشته گرافیک را انتخاب کردم که هیچ علاقه‌ای به آن نداشتم ولی تنها راه ادامه تحصیلم همین بود. به گفته خودش با اینکه علاقه‌ای به این رشته نداشته، تکالیفش را درست انجام می‌داده تا مربی‌اش که حامی‌اش بوده است، راضی بماند و از این طریق پاسخی به اعتماد و احترام او داده باشد.

پشت سد دانشگاه ماندم

سهیلا بعد از دیپلم، تصمیم گرفت وارد بازار کار شود. اولین بار برای یکی از مربی‌های توان‌یابان پوستر طراحی کرد و به قول خودش مزه پول زیر دندانش آمد. او می‌گوید: عده‌ای معتقد بودند درس به دردمی خورد و باید وارد بازار کار شوی. من هم فریب این حرف را خوردم و به دانشگاه رفتم اما بعد فهمیدم اشتباه کرده‌ام. در زمان کرونا ابتدای تاپ سهیلا سوخت و کمی بعد گواشی‌اش. این سد هم نتوانست او را متوقف و ناامید کند. تصمیم به ادامه تحصیل گرفت و برای دانشگاه خواند. بار تبه ۴ هزار قبول شد اما کسی که برایش انتخاب رشته کرده بود، برایش جوری رشته‌ها را اولویت‌بندی کرد که بار رشته دیپلمش همخوانی نداشت و در نهایت نتوانست وارد دانشگاه شود. او سپس یک جاشمغول به کار شد اما بعد از چند ماه گفتند نمی‌خواهند همکاری‌شان را با او ادامه دهند.

توقف در زندگی سهیلا جایی ندارد

سهیلا از تلاش دست برنداشت. بعد از بیکار شدن، دوره‌های آموزشی آنلاین طراحی پوستر، لوگو و گرافیک را گذراند. هم‌زمان سفارش می‌گرفت و کار می‌کرد تا هزینه دوره بعدی‌اش را در بیاورد. توقف در زندگی این توان‌یاب هیچ جایگاهی نداشته است. او با اطلاعاتش، کلیپ‌های آموزشی درست می‌کرد و آنچه آموخته بود، به دیگران یاد می‌داد. به گفته خودش، یکی از کارآموزانش که از هم‌زمان بود، الان کلی پیشرفت کرده است. مؤسسه توان‌یابان، سهیلا را به یک کارخانه سوزن دوزی معرفی کرد. او تعریف می‌کند: باید روی دوخت‌های سوزن دوزی پارچه کار می‌کردم. دوره آموزشی‌ام شش ماه طول کشید و ماه هفتم اولین حقوقم را گرفتم.

او از کارش به عنوان هنری ظریف و یک وقت‌هایی اعصاب‌خردکن نام می‌برد اما با صبر و استقامتی که دارد، موفق شده به خوبی از پس آن برآید. سهیلا یکی از دلایلش برای یاد گرفتن و ادامه دادن هنر سوزن دوزی را ایرانی بودن آن می‌داند و می‌گوید: طراحی سوزن دوزی‌ای که روی آن کار می‌کنیم، برگرفته از هنر اصیل ایرانی است. این برای من خیلی مهم است و باعث می‌شود که بادل و جان کار کنم.

سختی‌های آموزش را به جان خریدم

به گفته سهیلا، محمد شوریده که مدیرعامل کارخانه است، خیلی با توان‌یابان راه می‌آید. هوایشان را دارد و در مقابل مشکلاتی که دارند، مدارا می‌کند. وقتی سهیلا دید کارخانه با جذب نیرو از مؤسسه توان‌یابان موافق است، پیشنهاد داد که خودش وارد بخش آموزش شود. سهیلا می‌گوید: با اینکه رفت و آمد برایم سخت بود، چون خودم را مدیون توان‌یابان و آقای شوریده می‌دانستم، این سختی را به جان خریدم و می‌رفتم مؤسسه توان‌یابان تا به بیست نفری که متقاضی این کار بودند، آن را آموزش دهم.

خیلی از کسانی که این دوره را گذراندند، به اندازه سهیلا صبر و استقامت نداشتند و نتوانستند کارشان را ادامه دهند اما سهیلا هنوز هم به ادامه راه فکر می‌کند و اینکه چطور توان‌یابان را پای کار بیاورد. او دوست ندارد هیچ توان‌یابی خانه نشین باشد. سهیلا برخلاف خیلی از هم‌نوعانش به هیچ مانعی فکر نمی‌کند. از هیچ سد و مشکلی گلایه ندارد. مدت‌هاست مشکلات جسمی‌اش را پذیرفته است و برای آن‌ها هم برنامه دارد. او حاجتش را از امام رضا^(ع) گرفته؛ به رغم تمام محدودیت‌هایش، آن قدر بتوان فعالیت می‌کند که الگوی خیلی‌ها شده است.

محدودیت‌های توان‌یابان، نقاط قوتشان است

محمد شوریده، جوانی متولد ۱۳۶۹ است. آن ابتدا که در مجموعه‌اش نیروی توان‌یاب را به کار می‌گرفت، نگرانی‌هایی داشت اما حالا این قدر راضی است که دارد مشورت و برنامه‌ریزی می‌کند تا طوری خط تولید را توسعه دهد که نیروهای توان‌یاب بیشتری در آن مشغول کار شوند. می‌گوید: بعد از تجربیات این سال‌ها حالا به این نتیجه رسیده‌ام که داشتن روحیه مشارکت تیمی و آموزش‌پذیری بیش از سلامت جسمی اثرگذار است. خانم اسحاق نیا هم اگر موفق شد، به خاطر داشتن این روحیه بود. به نظر او محدودیت‌های توان‌یابان، نقاط قوتشان است و باعث می‌شود خیلی وقت‌ها بهتر از سایر افراد پای کار باشند.

شوریده ادامه می‌دهد: خلاقیت و روحیه رهبری سهیلا اسحاق نیادرکنار آموزش‌پذیری و علاقه‌اش به آموزش دادن، می‌تواند اتفاقات خوبی برای این کارخانه رقم بزند. او دوره آموزشی‌ای را که سهیلا برگزار کرده مفید می‌داند و امیدوار است با فراهم کردن ساز و کارهای دیگر، بتواند حضور توان‌یابان را در مجموعه‌اش بیشتر کند.

تیم کوچک اما توانمند ما ۲ نفر

سیده زهرا صالح‌آبادی، یکی از کسانی است که در دوره آموزشی سهیلا اسحاق نیا شرکت کرده است و حالا دارد کار را ادامه می‌دهد. او که روی ویلچر است، می‌گوید: قبل از اینجا، جای دیگری برای کار رفته بودم، اما نتوانستم با آن‌ها ارتباط خوبی برقرار کنم. به گفته خودش، اولین جلسه آموزشی این دوره را که شرکت کرده، هیچ چیز نمی‌فهمیده و بعد از آن سردرد گرفته است، اما چون نتوانسته بود با مربی‌اش، سهیلا ارتباط برقرار کند، آموزش را ادامه داده است. او می‌گوید: حالا دیگر کار برایم آسان شده اما سهیلا خیلی صبر و حوصله به خرج داد تا به اینجا رسیدم. زهرامی خواهد این راه را ادامه دهد و قرار است همراه سهیلا یک تیم تشکیل دهند؛ سهیلا مدیریت کند و زهرامی ویلچر و با دستان قوی‌اش، کار را پیش ببرد.



گرچه کنجکاوای های کودکی علیرضا مدبری، برایش مدال طلا ساخت، او هدف والاتری دارد

اثرگذاری در اقتدار ایران



سمیرا شاهیان | دانشجوی ترم اول رشته الکترونیک در دانشگاه شهید منتظری است و همین امسال در مسابقات رباتیک گل کاشته است. علیرضا مدبری توانسته است در بیست و دومین مسابقات ملی مهارت ایران، در کنار هم تیمی اش مدال طلا کسب کند و این تنها افتخار او نیست. موفقیت را در هدف بلندی می بیند که از حالا به آن چشم دوخته است: دفاع از کشورش آن هم در جبهه شاغل شدن در هوافضای سپاه. اما اکنون هدفش فقط خوب درس خواندن است: هدفی که باعث شده برای دو سال از تربیت حیدریه به مشهد مهاجرت کند. علاقه علیرضا به رباتیک از کودکی آغاز شد: زمانی که به جای اسباب بازی های معمولی با موتورهای سوخته و قطعات برقی سرگرم می شد. مادرش از این طرف و آن طرف، وسایل برقی سوخته را جمع می کرد و او هم در وروده آن ها را بیرون می ریخت تا به همد هر قطعه چگونه کار می کند.



● خودآموخته، خودباور

علیرضا درباره خودآموزی هایش در زمینه رباتیک می گوید: در شهرستان ما، کلاس خاصی برای رباتیک برگزار نمی شد. من ابتدا مهارت ها را طبقه بندی می کردم و هر بخش را به صورت عملی یاد می گرفتم. بعد از یادگیری هر مهارت، آن ها را ترکیب می کردم تا پروژه نهایی شکل بگیرد. از اول دنبال این مهارت ها بودم. برنامه نویسی، میکروکنترلرها، سنسورها و بازوهای مکانیکی همه بخش هایی بودند که باید یاد می گرفتم و ترکیب می کردم.

او نام سه نفر از کسانی که امسال بیشترین کمک را به ساخت ربات کردند، می برد و از حمایت هایشان یاد می کند: «آقای موسوی زاده، مدیرعامل شرکت و آقایان کیومرث و حسینی تبار از نیروهای شرکت نیز در همه زمینه ها به ویژه در ساخت بدنه رباتمان خیلی کمک کردند».

● می خواهم اسمم در تاریخ ثبت شود

این دانشجوی نخبه از افکار بلندش می گوید: جنگ دوازده روزه من را خیلی تکان داد. نمی توانستم بپذیرم عده ای محدود در دنیا برای میلیون ها آدم تصمیم می گیرند. ناعادلانه است که گروه کوچکی بخواهند برای بیشتر انسان ها تصمیم بگیرند. از همان جا یک حس عمیق در من شکل گرفت که نباید بی تفاوت باشم. از طرف دیگر، صحبتی از رهبری شنیده بودم که فرموده بودند پول و مقام و قدرت حقیرتر از آن هستند که هدف زندگی انسان باشند.

علیرضا ادامه می دهد: اطرافم را که نگاه می کنم، می بینم خیلی ها آرزو دارند در آینده پولدار شوند. امان این رانی خواهد. می خواهم کسی باشم که اسمش در تاریخ ثبت شود؛ نه به خاطر ثروت، بلکه به خاطر اثری که می گذارد. وقتی دیدم ایران چگونه جلوس اسرائیل ایستاد و چطور اقتدارش را نشان داد، بیشتر مصمم شدم وارد هوافضای سپاه شوم. می خواهم کسی باشم که اسمم در تاریخ ثبت شود. آرزویم این است که روزی به نقطه ای برسم که کارم یا اختراعم نقش کوچکی در تاریخ این کشور داشته باشد؛ نقشی که به درد مردم بخورد، نه به درد جیب من.

● مدال هدفم نبود

این دانشجو با بیان اینکه از یک ماه قبل از مسابقه، او شبانه روز در محل شرکتی که اسپانسر شده، مشغول کار بود و حتی شب ها در همان شرکت می خوابید، می افزاید: مدیرعامل شرکت به من اعتماد کرده و کلید در اختیارم گذاشته بودند. من فقط روی رباتم کار می کردم و حتی هدفم گرفتن مدال هم نبود. از همان اول می خواستم از این تجربه ها درس بگیرم و مهارت هایم را ارتقا بدهم.

او همچنین به هزینه های شخصی که صرف ربات کرد و خسارات مالی و فنی که به سیستم ها و تجهیزات زد، اشاره می کند: با وجود داشتن حمایت، ۶ میلیون هزینه کردم. در کنار آن، از سال های اول بارها به نرم افزارهای کامپیوترهای خودم صدمه زدم و مجبور شدم سیستم ها را دوباره نصب و تنظیم کنم. البته این خسارت ها باعث شد خودم کارهایی مثل نصب و پندوز را از همان ابتدا یاد بگیرم و مهارت های عملی ام افزایش یابد.

● طراحی ربات نیمه صنعتی

اولین تجربه جدی این دانشجوی ترم اولی در مسابقات رباتیک به سال دهم هنرستانش برمی گردد. حضور او در این نوع مسابقات ادامه پیدا کرد تا یک تجربه جدی تر برایش پیش آمد. این بار تمرکز خود را روی پروژه ای پیچیده تر از دوره هنرستانش گذاشت: طراحی یک ربات نیمه صنعتی به نام میوه چین. این ربات وظیفه داشت میوه ها را تشخیص دهد، مختصات آن ها را شناسایی و به داخل سبد منتقل کند. علیرضا توضیح می دهد: ربات ماسه نوع میوه مختلف را شناسایی می کرد و می توانست برای هر سفارش، تعداد مشخصی از میوه ها را جمع کند. طراحی ربات نیمه صنعتی بود و بازوهای آن شبیه بازوهای صنعتی ساخته شده بود.

وزن رباتی که برای علیرضا و هم تیمی اش «صالح حوران فر» مدال آور شد، حدود ده کیلو بود و ساخت آن شامل ترکیبی از تجهیزات شخصی و کمک های شرکت اسپاداز پارک علم و فناوری مشهد بود. اما این جوان با وجود داشتن حمایت برای همین ربات هم با مشکل روبه رو بود. یکی از چالش های بزرگ، جایگزین کردن سنسورها بود. او می گوید: یکی از سنسورها را نداشتیم و مجبور شدیم از گوشی اندرویدی استفاده کنیم. یافتن سنسور کار دشواری بود. در این روش که ایده خودم بود، اطلاعات سنسور از طریق گوشی جمع آوری و به پردازنده ربات ارسال می شد. این کار باعث شد دقت ربات بالا برود و داوران مسابقه متعجب شوند.

..... ربات های ساخته شده توسط علیرضا

ربات جنگجو، سال دهم

بدنه ربات را با کامپوزیت های اضافی سر هم کردم. این اولین بار بود که توانستم نتیجه تلاش خودم را ببینم و رتبه سوم را در شهرستان تربت حیدریه به دست آورم.

ربات آتش نشان، سال یازدهم

ربات من و دوستم، خطی را دنبال می کرد و موانع فیزیکی را تشخیص می داد. هدف این بود که شبیه سازی یک مأموریت آتش نشانی انجام شود. برای ساخت این ربات، ما از مازول های ابتدایی استفاده کردیم و برد اصلی ربات را هم خودمان طراحی کردیم. مقام سوم استان خراسان رضوی را کسب کردیم و برای اولین بار به مرحله کشوری راه پیدا کردیم.

ربات میوه چین، سال اول دانشگاه

این ربات نمونه ای از تلاش، نوآوری و پشتکار است و برای ساخت آن از کسانی که کمک کردند، تشکر می کنم.

معصومه یوسفی، مادر علیرضا

● کنجکاوای اش را سرکوب نکردم

علیرضا از کودکی خیلی کنجکاو بود. دوست داشت همه وسایل را باز کند و از آن ها سر در بیاورد؛ از اسباب بازی ها گرفته تا وسایل برقی خانه. وقتی مشاور به ما گفت بیش فعال نیست و نباید کنجکاوای اش را سرکوب کنم، تصمیم گرفتم روش عملی برایش پیدا کنم. با چند مغازه اسباب بازی فروشی در تربت حیدریه صحبت کردم تا وسایل ته بارشان و وسایل بازی معیوب و ایمن را در اختیار من بگذارند؛ وسایلی که خطری نداشته باشد. با این تجربه به جای جلوگیری، کنجکاوای اش را در مسیر یادگیری و خلاقیت هدایت کردم. همین روش باعث شد مهارت حل مسئله، نظم ذهنی و اعتماد به نفس او از کودکی شکل بگیرد و استعدادش در ریاضی و فیزیک به چشم بیاید.

● «دانشمند کوچولو» اول شد

وقتی علیرضا کلاس دوم یاسوم دبستان بود، قوطی رب را برداشته

بود و با چسب نواری و چرخ های یک کیف بدون استفاده و دسته پلاستیکی، یک تانک درست کرده بود. من از دیدن چیزی که با ایده خودش ساخته بود، خیلی هیجان زده شدم. به نظرم برای بچه ای به سن و سال او کار زیادی بود. وقتی این کار را به مدرسه برد، متأسفانه معلم و معاون مدرسه بدون هیچ تشویقی، او را دلسرد کردند و در مسابقه شرکت نداده بودند. گویا مانعش یک روز گذشته بود. رفتار معلمش، تأثیر منفی روی پسرم گذاشت و به همین دلیل بعد از آن اتفاق، مدرسه اش را عوض کردم. در مدرسه جدید، معلمانی داشت که استعداد او را شناختند و تشویق کردند. همین باعث شد در جشنواره ها و مسابقات رباتیک پیشرفت کند و اعتماد به نفسش رشد کند.

هنوز هر سال روز معلم، علیرضا برای معلمش، آقای براتی، پیام تبریک می فرستد. او کسی بود که شخصیت دانش آموزانش را برایش مهم و بیشتر از درس برای این جنبه ارزش قائل بود. جالب است که خواهر آقای براتی، معلم کلاس ششم علیرضا بود و پسرم را «دانشمند کوچولو»، صدامی زد. در نتیجه زحمات معلمانش، علیرضا وقتی کلاس پنجم بود، در یک جشنواره علمی شرکت کرد و در تربت حیدریه اول شد.



بولوار شاهد در قاسم آباد - اوایل دهه ۶۰

علی پیراسته، رزمنده ساکن محله لشکر، از خاطره برگشتن پرماجریش از مناطق جنگی می گوید

بازگشت شهید با تراکتور

۱۰

صندوق
خاطرات

نگهبان داشته که نزدیک پمپ بنزین کنونی مستقر بوده است. می گوید: او صدای سگ ها را شنیده و حدس زده بود یک نفر گیر افتاده است. سوار تراکتور شد و به سمت صدا آمد. وقتی رسید، من نزدیک مسجد امام محمد باقر (ع) بودم. با چوب، سگ ها را زد و مرا سوار تراکتور کرد. یک لیوان چای داغ هم داد که در آن سرما حسابی چسبید و حالم جا آمد. بعد هم مرا رساند دم در خانه مان.

● علی ام آمد!

علی آقا در خانه با استقبالی غیرمنتظره روبه روشد. خانواده او گمان کرده بودند شهید شده است و دنبال پیکرش بودند. این رزمنده دفاع مقدس تعریف می کند: وقتی زنگ خانه را زدم و در را باز کردند، مادرم، خدارحمش کند، از دوش از پله بازانو خورد زمین. بعد هم این قدر فریاد زد، علی ام آمده، علی ام آمده، که همسایه ها بیدار شدند و همه آمدند در خیابان و سر صبحی، یک جشن کوچک محلی گرفتند؛ رو بوسی می کردند، میوه و شکلات تعارف می کردند، مادرم را در آغوش می گرفتند و...

علی آقا که با مرور این خاطره حالش دگرگون شده است، می گوید: هر وقت به آن روز فکر می کنم، نمی دانم خوشحال شوم یا ناراحت. خنده ها و شادی آن روز مادرم جزو عمیق ترین شادی هایش بود اما در پشت این شادی، رنجی بزرگ برده بود.

یک بار از سمت شهرک به میدان شهدا می رفت و برمی گشت. از سمت شاهد که به حسابی رسیدم، یک گله سگ که حدود بیست قلاده بودند، به سمتم آمدند. ساعت ۳:۰۰ صبح بود و خلوت. در اطرافم هیچ کس نبود و صدایم به جایی نمی رسید. در همین شرایط، سگ ها با حالت حمله نزدیکم شدند. آرام آرام قدم برمی داشتم که سگ ها حمله نکنند. آن ها هم پشت سرم می آمدند و بلند بلند واق واق می کردند.

● امداد رسانی با تراکتور

آن طور که علی آقا تعریف می کند، آن زمان شهرک لشکر، یک



همیشه شهری آقای پیراسته از قدیمی های محله لشکر است. او از زمان شروع جنگ تحمیلی که مصادف با جوانی اش بود، به جبهه رفت و هفتاد ماه سابقه حضور در جنگ تحمیلی را دارد. علی آقا یک بار در سال ۶۰ که محدوده های بولوار حسابی و شاهد در قسمت بولوار پیامبر اعظم (ص) کنونی، بیابانی بود، گرفتار گله سگ شد. به شوخی می گوید: از جنگ جان سالم به در برده بودم، اما نمی دانستم از این گله سگ می توانم جان سالم به در ببرم یا نه!

● از کردستان تا بیابان های مشهد

حدود چهار سال از دوران جنگ می گذرد اما هنوز بخش زیادی از خاطرات علی آقا با آن زمان گره خورده است. چنان از آن دوران صحبت می کند که انگار همین چند ماه یا چند سال پیش بوده است. این شهروند محله لشکر تعریف می کند: دی ماه سال ۶۰ بعد از پنج ماه حضور در مناطق جنگی، داشتم به خانه برمی گشتم. از کردستان رفتم تهران. آنجا ماشین برای مشهد گیرم نیامد، آخر سر رفتم قوچان و از آنجا خودم را به مشهد رساندم.

خانه شان در شهرک لشکر بود. به گفته علی آقا آن زمان در انتهای بولوار شاهد کنونی، یک جاده آسفالتی قرار داشته که رفت و آمد در آن زیاد بوده است. تعریف می کند: آنجا پیاده شدم. اطراف این جاده، همه بیابان بود. فقط یک خط اتوبوس ۵۷ بود که هر ساعت

مسابقات «هوکام» ویژه چهارمین دوره المپیاد ورزشی بانوان مشهد در بوستان شهربانوی وکیل آباد برگزار شد

۹

رقابت خانم ها در فضای جنگلی



عیدگاه

همت شهرداری منطقه ۹ برگزار شد در دوره مبتدی و حرفه ای طراحی شده است. حدود سیصد شرکت کننده داشتیم و برای حفظ نظم، به شرکت کنندگان دوره، زمان بندی دادیم.

● نخستین بار، هوکام در فضای جنگلی

چهارمین دوره مسابقات هوکام بانوان شبیه یک اجتماع پرانرژی و مهارت آموز بود. جهان ساده، کارشناس تربیت بدنی منطقه ۹ شهرداری مشهد، درباره این مسابقه می گوید: در پارک بانوان شهربانو، با هوای معتدل پاییزی، شاهد حضور پر شور بانوان محلات مختلف مشهد بودیم. فکر می کنم مسابقات هوکام برای اولین بار در یک فضای جنگلی مانند بوستان شهربانو برگزار می شود.

او سپس به رشته های متنوع دیگر اشاره و بیان می کند: در هفته های گذشته، مسابقات تیر و کمان بانوان را در منطقه ۹ برگزار کردیم. در هفته های آینده هم مسابقات فریزی، جهت یابی و هاکی برگزار می شود. در مجموع حدود ۵۰ تا ۵۲ رشته ورزشی ویژه بانوان در سطح شهر در حال برگزاری است و استقبال بسیار خوبی هم از آن ها شده است.

بدن سازی است. مرادی در خط پایان، نفس زنان درباره رکوردش می گوید: باید کمتر از پنج دقیقه شده باشد. فکر می کنم هشت بخش بود که در یکی دو بخش خطا داشتم، ولی خیلی خوب بود. او تجربه اش را این طور توصیف می کند: این مسابقه سخت نیست، ولی استقامت قلبی می خواهد. من می خواستم در دره حرفه ای شرکت کنم اما متأسفانه به دلیل پر شدن ظرفیت نشد. در کنار بزرگ سالان، دختران نوجوان هم در فضای رقابت دیده می شدند. اسماء حسینی، یکی از همین شرکت کنندگان بود که همراه مادر و برادر خرد سالش آمده بود. او می گوید: من و دوستانم قرار گذاشتیم برنده شویم. خیلی هیجان دارم تا نوبتم شود. من در رده کمتر از هجده سال ثبت نام کرده ام.

● تربیت امدادگران توانمند

آیناز شیرازی زاده که مسئولیت فنی رویداد را بر عهده دارد، ابتداء را به ماهیت این رشته توضیح می دهد: هوکام را در ظاهر یک هنر ورزشی گذرا و موانع می دانیم، اما هدف آن بسیار فراتر از یک رشته ورزشی معمولی است. این رشته برای تربیت امدادگران طراحی شده؛ افرادی که بتوانند در بحران ها و بلا یا، از خانه تا محیط شهری، توان مداخله داشته باشند. یعنی هم آمادگی جسمانی زیاد و هم مهارت های امدادی داشته باشند. او درباره شرکت کنندگان می گوید: این دوره از المپیاد بانوان که با

سمیرا شاهیان | صبح پنجشنبه، حال و هوای بوستان شهربانوی باغ وکیل آباد مانند دیگر روزهای آذرماه نبود. تابش ملایم خورشید روی برگ های زرد، وقتی نگاه را به خود جلب می کرد که دختران و بانوان بالباس های ورزشی در پارک جنگلی هر کدام مشغول فعالیت بودند. تعدادی مشغول قدم زدن در پوشش جنگلی و تنفس در هوای خنک صبحگاهی و البته تماشای طبیعت بودند و گروهی هم پیش از شروع مسابقه هوکام، بساط صبحانه پهن کرده بودند. این جمعیت به دعوت شهرداری منطقه ۹ برای چهارمین دوره المپیاد ورزشی بانوان مشهد، جام شهربانو آمده بودند. رقابتی که این بار با محوریت رشته «هوکام» یا هنر ورزشی گذرا از موانع برگزار شد و شور و تحرکی ویژه در فضای پارک ایجاد کرد.

● مسیرهای دشوار، شرکت کنندگان پُرانرژی

هوکام شامل عبور از موانع، آیت های تعالی، پرش و استقامت است و به همین دلیل لاستیک ها، تنه های درخت، تورها و گذرگاه های هوایی در بخشی از بوستان چیده شده است. تیم داوری و عوامل اجرایی هم از ابتدای صبح، شرکت کنندگان را به نوبت، پذیرش و راهنمایی می کنند. جمعیت حاضر به دو گروه حرفه ای و مبتدی تقسیم شده بودند. یکی از شرکت کنندگان فعال این دوره، ناهید مرادی، بانویی پنجاه و چهار ساله است که زنگ مسابقه هم به دست او به صدا درمی آید. فوق لیسانس تربیت بدنی دارد و مربی



بوستان محلی زیتون در این خیابان پانزده سال
قدمت دارد، یک فضای سبز کوچک هزارمتری که
دارای پارک بازی کودکان و تجهیزات ورزشی، روشنایی
و نشیمن مناسبی است.

پانزده سال از ساخت مسجد امام علی^(ع) در ابتدای
خیابان زیتون می‌گذرد، اما هنوز نیمه‌ساز است و
کیسه‌های سیمان و دپوی آجر در اطراف آن دیده
می‌شود. با وجود این، کلاس‌های ورزشی و قرآن، پایگاه
بسیج خواهران و برادران و زورخانه حیدرکرار در این
مکان فعال است.



رنگ و بوی پهلوانی در «زیتون»

ریاحی خیابان زیتون یکی از فرعی‌های معبر دلاوران ۲۰ است که در محله سرافرازان قرار دارد. این
معبر یکی از همان گذرگاه‌هایی است که حال و هوای متفاوتش جلب توجه می‌کند، کوچه‌ای نزدیک به
بوستان بزرگ کوه پارک با آب و هوای خنک و پاکیزه که امکاناتی مانند مسجد و پارک بازی و تجاری‌های
محله به آن روحی زنده و اجتماعی بخشیده است.
با وجود این ظرفیت‌ها، خیابان زیتون مشکلات بسیاری دارد و اراضی رها شده آن نیازمند توجه بیشتری
است.



زمین‌های رها شده بزرگ مقیاس یکی از
مشکلات بزرگ اهالی خیابان زیتون است که
باعث دپوی خاک و نخاله، گسترش سالک و
مشاهده حیواناتی مثل روباه و سگ‌های ولگرد
شده است.

زمین ورزشی روباز خیابان زیتون سال ۱۴۰۰ در
جوار مسجد امام علی^(ع) احداث شده است و حالا
طرفداران فوتبال و والیبال حتی در روزهای سرد
سال در این زمین ورزش می‌کنند.



بنیان مسجد بزرگ امام علی^(ع) در خیابان
زیتون، سال ۹۵ گود زورخانه ۲۵ متری را در فضای
خود مسجد افتتاح کردند تا رسوم پهلوانی در این
محله زنده بماند. جزء خوانی قرآن کریم و گل‌ریزان
برای زندانیان جرائم غیر عمد از جمله کارهای خیری
است که در کنار ورزش در این زورخانه انجام می‌شود.